



➤ چهار

«دعائم الاسلام عن جعفر بن محمد عن ابيه عن آبائه عن علي «أن رسول الله نهى عن بيع الاحرار و عن بيع الميتة و الدم و الخنزير و الاصنام و عن عسب الفحل و عن ثمن الخمر و عن بيع العذرة و قال هي ميتة»^۱

سند حدیث:

کتاب دعائم الاسلام را نپذیرفته بودیم اما درباره «و هی میتة» گفته شده است:

«و لم يظهر المقصود من قوله: «هي ميتة». فهل أريد به انعدام المواد الحياتية الكامنة في الغذاء النافعة للبدن فخرجت عن المالية، أو أريد تشبيهها بالميتة في حرمة الانتفاع بها؟ كلّ منهما محتمل»^۲

فقه الحديث:

عذرة (بر وزن فعلة) در معجم مقاییس اللغة و صحاح در اصل به معنای فناء الدار (اطراف منزل) بوده است و «سمیت بذلك لان العذرة كانت تلقى في الافنيه»^۳.

لسان العرب روایتی را از امیر المؤمنین نقل کرده است که در آن خطاب به قومی می فرماید: «ما لكم لا تنظفون عذراتکم» و آن را به معنای اطراف منزل آنها معنی می کند.^۴

همین کتاب از ابو عبید نقل می کند: «أما سميت عذرات الناس بهذا، لأنها كانت تلقى بالافنيه فكئی عنها»^۵ وی همین مطلب را در مورد غائط هم مورد اشاره قرار می دهد و می نویسد غائط در اصل به معنای زمین پست بوده است.^۶

برخی از بزرگان با توجه به همین عبارات نوشته اند که عذره حقیقت در مدفوع انسان است و استعمال آن در اعم، مجاز است.^۷

این درحالی است که در برخی از متون و روایات اطلاق عذره بر اعم، دیده می شود.

۱. دعائم الاسلام، ج ۲ ص ۱۸

۲. دراسات فی المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۲۵۵

۳. معجم مقاییس اللغة، ج ۴ ص ۲۵۷ / الصحاح، ج ۲ ص ۷۳۸

۴. لسان العرب، ج ۴ ص ۵۵۴

۵. لسان العرب، ج ۴ ص ۵۵۴

۶. لسان العرب، ج ۴ ص ۵۵۴

۷. المكاسب المحرمة، ج ۱ ص ۷۵ تصحیح شیخ محمد حسین امر اللهی/دراسات، ج ۱ ص ۲۵۱/مصباح الفقاهة، خویی، ج ۱ ص ۴۵



مرحوم شیخ طوسی بحث خود را در نهاییه در «انواع العذره و الابوال»^۱ مطرح می کند. هر چند خود ایشان

در مبسوط می نویسد: «و اما سرجین ما لا یوکل لحمه و عذره الانسان و خرقه الکلاب»^۲

در صحیح محمد بن اسماعیل بن بزیر - بنابر نقل کافی - چنین می خوانیم: «أو یسقط فیها شیء من عذرة

کالبعة و نحوها»^۳ که مدفوع شتر هم عذره دانسته شده است. اگرچه بنابر نقل شیخ طوسی روایت چنین

است: «أو یسقط فیها شیء من غیره کالبعة»^۴.

در هر صورت، ظاهراً عذره در معنای ابتدائی اش به معنای مدفوع انسان است البته حضرت امام این مطلب

را نپذیرفته اند و می نویسند:

«ثم إنَّ العذرة هل هی خرقه مطلق الحيوان، كما لعلة الظاهر من اللغويين، أو خصوص الإنسان، كما عن بعض أهل

اللغة؟»^۵

و اما سرجین (که معرب سرگین است) و گاه سرقین هم گفته شده است^۶ مرادف با زبل است و بر مدفوع

غیر انسان اطلاق می شده است، اما اینکه آیا بر مدفوع انسان هم حقیقه اطلاق شده باشد معلوم نیست.^۷

مرحوم خویی درباره این دو لغت می نویسد:

«أن إطلاق العذرة على مدفوعات ما يؤكل لحمه ممنوع جداً، وإنما يطلق عليها لفظ الأرواث أو السرقين و هذا

واضح لمن كان له انس بالعرف و اللغة».^۸

توجه شود که لفظ «روث» در لغت به معنای «رجیع ذوات الحافر» (بازگشت داده شده مدفوع صاحب سُم^۹)

دانسته شده است همین مطلب در لسان العرب هم آمده است.^{۱۰}

۱. نهاییه، ص ۳۶۴

۲. مبسوط، ج ۲ ص ۱۶۷

۳. وسائل، ج ۱ ص ۱۳۰

۴. وسائل، ج ۱ ص ۱۳۰

۵. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)؛ ج ۱، ص: ۶۰

۶. الصحاح، ج ۵ ص ۲۱۳۵ / قاموس المحيط، ج ۴ ص ۲۳۴

۷. دراسات في المكاسب المحرمة، ج ۱ ص ۲۵۱

۸. مصباح الفقاهة (المكاسب)؛ ج ۱، ص: ۴۵

۹. النهاية ابن اثیر ج ۲ ص ۲۷۱

۱۰. لسان العرب، ج ۲ ص ۱۵۶



در مجموع می توان گفت:

عذره حقیقت در مدفوع انسان است و نقل آن به معنای اعم معلوم نیست. کما اینکه سرچین و زبل در معنای مدفوع غیر انسان (اعم از حلال گوشت و حرام گوشت) حقیقت هستند و اطلاق حقیقی آنها بر مدفوع انسان ثابت نشده است و روث حقیقت در مدفوع حیوانات سُم دار است البته هریک از این لغات در غیر معنای اولیه، کثیراً استعمال شده اند.

اما معنای سُحت:

خلیل، این کلمه را به معنای «کل حرام قبیح الذکر یلزم منه العار نحو ثمن الکلب و الخمر والخنزیر»^۱

ابن اثیر می نویسد:

«یقال: مال فلان سحت أى لا شیء على من استهلكه، و دمه سحت أى لا شیء على من سفكه. و اشتقاقه من السَّحت

و هو الإهلاك و الاستیصال. و السحت: الحرام الذى لا یحلّ کسبه.»^۲

معجم مقاییس اللغة هم همین معنای خلیل را بر شمرده و اضافه می کند: «سَمِيَ سُحْتاً لَّأنَّه لا بقاء له و یقال

أسحت فى تجارته إذا كسب السحت و أسحت ماله: أفسده»^۳

المنجد هم سحت را به معنای حرام دانسته است.^۴

۱. العین، ج ۳ ص ۱۳۲

۲. دراسات فى المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۲۰۴ / دراسات ج ۱ ص ۲۰۴

۳. معجم مقاییس اللغة، ج ۳ ص ۱۴۳

۴. المنجد، ص ۳۲۳

از مجموع آنچه در کتابهای لغت آمده^۱ می توان گفت که سحت به معنای هر حرامی نیست بلکه آن حرامی است که باعث ننگ و عار می شود و با کرامت انسانی مناسب نیست.

و چه بسا در جایی که صرفاً یک عملکرد با کرامت انسانی سازگار نیست، اگرچه حرام هم نمی باشد، سحت استعمال شده است. به عنوان مثال درباره «کسب حجام» در روایات عنوان سحت به کار رفته است^۲ در حالی که یقیناً این حرفه حرام نیست.^۳

و یا در مستدرک الوسائل در تفسیر آیه «اکالون للسحت»^۴ آمده است: «قال ابن عباس فی قوله اکالون للسحت قال اجرة المعلمین الذین یشارطون فی تعلیم القرآن»^۵ برخی از بزرگان نوشته اند:

«و الحاصل: أن المراد بالسحت - علی ما یظهر من أهل اللغة و موارد استعماله - القبیح الذی لا یناسب شئون الإنسانية و کرامتها و یلزم منه العار و یسحت دینه أو مروته. و المتبادر منه مع الإطلاق و عدم القرینة ما بلغ حدّ الحرمة و المبعوضیة. نظیر النهی المتبادر منه ذلک.

و لكن بعد وجود القرینة أو وجود دلیل معتبر علی الجواز کان حمل اللفظ علی مطلق الخسة و الرداءة قریباً جداً من باب إطلاق لفظ الملزوم و إرادة اللزوم کما فی کنایات، أو من باب کون القبیح ذا مراتب. و خسة التکسب بالعدرة و عدم مسانخته لکرامة الإنسان واضحة و إن ثبت عدم حرمة شرعاً»^۶

تعارض روایات:

چنانکه مشهور است در میان ۴ روایت، ۲ روایت دال بر سحت بودن بیع عذره است و یک روایت به صراحت آن را مجاز شمرده و یک روایت هر دو مضمون را در بر دارد.

• جمع اول

مرحوم شیخ انصاری به جمع های فقها درباره این روایت پرداخته و می نویسد:

۱. لسان العرب، ج ۲ ص ۱۵۶ / الصحاح، ج ۱ ص ۲۸۴

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۲ ص ۶۳

۳. وسائل الشیعة، ج ۲ ص ۴۳۵

۴. مائده، ۴۲

۵. مستدرک الوسائل، ج ۲ ص ۴۳۵

۶. دراسات فی مکاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۲۵۴



«و جمع الشیخ بینهما بحمل الأوّل علی عذرة الإنسان، و الثاني علی عذرة البهائم. و لعلّه لأنّ الأوّل نصّ فی عذرة الإنسان ظاهر فی غيرها، بعکس الخبر الثاني، فیطرح ظاهر کلّ منهما بنصّ الآخر. و یقرّب هذا الجمع رواية سماعة، قال: «سأل رجل أبا عبد الله عليه السلام و أنا حاضر عن بیع العذرة، فقال: إنّي رجل أبيع العذرة، فما تقول؟ قال: حرام بیعها و ثمنها، و قال: لا بأس بیع العذرة». فإنّ الجمع بین الحكمین فی کلام واحد لمخاطب واحد يدلّ علی أنّ تعارض الأوّلین لیس إلّا من حیث الدلالة، فلا یرجع فیهِ إلی المرجّحات السندیّة أو الخارجیّة.»^۱

توضیح:

۱. شیخ طوسی^۲ روایات مجوزه را در مورد بیع عذره بهائم و روایت مانعه را در مورد بیع عذره انسان دانسته است.
 ۲. شاید علت این جمع آن است که روایات مجوزه، نص در عذره بهائم و ظاهر در عذره انسان است و روایت مانعه عکس آن است و لذا نص هر یک را اخذ کرده و ظهور را ترک کرده است.
 ۳. شاهد هم به این جهت است که سماعه هر دو مضمون را نقل کرده است و لذا به سراغ مرجحات سندی نباید رفت. بلکه جمع را باید از طریق جمع دلالتی پی گرفت.
 ۴. [إن قلت:] در تعارض هایی که نحوه تعارض، به تباین کلی است. باید سراغ مرجحات سندی و خارجی [مثل موافقت با کتاب الله و مخالفت با مخالفین و ..] رفت و اگر چنین مرجحاتی نبود، نوبت به تخییر یا توقف می رسد و لذا فقها بر جمع کسانی که تعارض بین امر و نهی را چنین جمع کرده اند که امر را دال بر اباحه و نهی را دال بر کراهت دانسته اند، خرده گرفته اند. [چراکه امر و نهی تباین کلی دارند]
 ۵. [قلت:] این در جایی است که هر دو مضمون در یک روایت واحد نباشد.
- ما می گوئیم:

یک) مرحوم شیخ طوسی در تهذیب روایت مجوزه را بر عذره بهائم (شتر، گاو و گوسفند) - حلال گوشت - حمل کرده است در حالیکه در استبصار آن را بر عذره غیر آدمی حمل نموده است.

مرحوم صاحب جواهر درباره این اختلاف می نویسد:

«و عن الشیخ فی التهذیب الجمع بحمل رواية الجواز علی عذرة البهائم من الإبل و البقر و الغنم، و فی الاستبصار

۱. کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیثة)؛ ج ۱، ص: ۲۳

۲. الاستبصار، ج ۳ ص ۵۶



بحملها على عذرة غير الآدميين، و الظاهر ان مرجع التأويلين إلى شيء واحد، و هو الحمل على الأرواث الطاهرة كما قلناه، إذ لا فرق بين أنواع ما يؤكل لحمة في جواز البيع، و لا بين أنواع ما لا يؤكل لحمة في المنع، و قد صرح هو في المحكى عن مبسوطه و خلافه بجواز بيع السراجين الطاهرة، و تحریم بيع النجسة من دون تفصيل، بل نقل على ذلك في الخلاف إجماع الفرقة و إطلاق كلامه في الاستبصار، محمول على إرادة البهائم التي ينتفع بعذراتها غالباً، و لذا خصها بالذكر في التهذيب و لم يذكر غيرها من الحيوانات المأكولة اللحم مع القطع بمساواته لها في الحكم.^١

دو) آنچه مرحوم شیخ انصاری به عنوان طرح ظاهر به وسیله نص مطرح کرده اند، ممکن است باعث این اشکال شود که «وقتی لفظ عذره واحد است چگونه در یک جا آن را نص در عذرة مأكول اللحم و در جای دیگر آن را نص در عذره غیر مأكول اللحم به حساب می آوریم؟»
مرحوم شهیدی به این سوال این چنین پاسخ می دهد:

«أقول یعنی النصوصية و الظهور بالنسبة إلى مجموع الكلام المركب من الموضوع و المحمول لا بالنسبة إلى خصوص لفظ العذرة کی يقال إنه لفظ واحد لا يمكن فيه الاختلاف من حيث النصوصية و الظهور باختلاف المورد.»

۲

ظاهراً مراد ایشان از «مجموع کلام»، تناسب حکم و موضوع است به این بیان که اگر قرار است عذره حرام باشد به تناسب حکم و موضوع قطعاً عذره انسان حرام است و اگر قرار است حلال باشد، قطعاً به تناسب حکم و موضوع عذره بهائم حلال است.

سه) برخی از بزرگان درباره روایت سماعه و فراز ذیل آن احتمال تصحیف داده اند و نوشته اند:

«قد يحتمل أن يرجع الضمير في «قال» الأوّل إلى السائل، و لعلّه كان مع الواو فحذفه النسخ، فيكون قوله: «حرام بيعها و ثمنها» من تنمة السؤال بنحو الاستفهام، فأجاب الإمام «ع» بقوله: «لا بأس ببيع العذرة.» و الواو في «و قال» زائدة أو مصحّفة من الفاء. و هذا النحو من الاشتباهات أو التصحيفات كثيرة في أخبارنا. و عدم البأس ببيعها يدلّ على عدم البأس بثمنها أيضاً.»^۲

توضیح:

۱. احتمال دارد که در عبارت حدیث یک واو حذف شده باشد. در این صورت روایت چنین است: «سأل

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۲۲، ص: ۱۸

۲. هدایة الطالب إلى أسرار المكاسب؛ ج ۱، ص: ۱۹

۳. دراسات فی المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۲۵۷

رجل ابا عبدالله و انا حاضر. فقال: «انى رجل ابيع العذره فما تقول و قال حرام بيعها و ثمنها» و قال (ع): «لا بأس ببيع العذره»

۲. واو در «و قال (ع) لا بأس ببيع العذره» هم يا زائده است و يا تصحيف فاء است.

۳. پس گویی سائل سوال کرده است و در آخر به نحو استفهامی از امام پرسیده است «آيا بيع عذره حرام است؟؟»

چهار) حضرت امام بر مرحوم شيخ انصارى اشكال کرده اند:

«و فيه أولاً: أنّ رفع اليد عن قواعد باب التعارض لا يجوز إلّا بعد إحراز كون رواية سماعه صادرة في مجلس واحد لمخاطب واحد، و هو غير مسلّم، لاحتمال جمعها في نقل واحد، خصوصاً مع إشعار نفس الرواية بذلك كما تقدّم، و بعد صدور مثلها في كلام واحد، مضافاً إلى أنّ الراوى، سماعه الذى قيل في مضمراته: إنّها جمع روايات مستقلّات في نقل واحد، و قد سمّى المروى عنه في صدرها، و أضمر في البقية، فيظهر منه أنّ دابة الجمع في النقل عن روايات مستقلّة متفرّقة.

و ثانياً: أنّ كون تعارض الأوّلين من حيث الدلالة، لا يوجب رفع اليد عن أدلّة العلاج، بل هو محقّق موضوعها. نعم، لو كشف ذلك عن وجه الجمع بينهما، كان لما ذكر وجه، لكنّه كما ترى، لأنّ الميزان في جمع الروايتين، هو الجمع المقبول العقلاني، و هو أمر لا يكاد يخفى على العرف، و ليس أمراً تعبدياً يبنى عليه تعبد، و مع عدم وجه الجمع بينهما عرفاً، يحرز موضوع أدلّة التعارض.

و عدم العمل بأدلّة التعارض في رواية واحدة مشتملة على حكمين متنافيين، لا يوجب عدم العمل بها في الحديثين المختلفين المستقلّين، كما في المقام. مع أنّ عدم الرجوع إلى المرجّحات في رواية مشتملة على حكمين متنافيين، غير مسلّم، لإمكان أن يقال بصدق قوله: «يأتى عنكم الخبران المختلفان»، و قوله: «يروى عن أبى عبد الله - عليه السلام - شيء و يروى عنه خلاف ذلك فبأيّها آخذ.» على مثلها. و دعوى الانصراف إلى التقليل المنفصلين ممنوعة جدّاً، بل مناسبات الحكم و الموضوع تقتضى عموم الحكم للمتصلين أيضاً.»^۱

توضیح:

۱. اولاً: در صورتی می توان از قواعد باب تعارض (رجوع به مرجحات سندى و خارجى و در صورت عدم

ترجیح تساقط یا تخییر) عدول کرده که بتوانیم ثابت کنیم که این روایت در مجلس واحد از امام صادر شده است و سماعه همان مجلس را نقل کرده است.

در حالیکه ممکن است سماعه دو روایت را در نقل واحد جمع کرده باشد و شواهدی بر این مطلب هست:

۱. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)، ج ۱، ص: ۱۴



- اولاً: اینکه از اسم ظاهر استفاده شده است، ثانیاً: سماعه در مضمرات خود چنین کرده است.
۲. ثانیاً: اینکه مرحوم شیخ انصاری می فرماید: «چون روایت سماعه در مجلس واحد است معلوم می شود که در آن دو روایت دیگر هم باید به سراغ بررسی دلالت ها رفت. پس نباید سراغ مرجحات سندی و خارجی رفت» و بعد نتیجه می گیرند که باید «علاج» مرسوم را کنار گذاشت، سخن تمامی نیست.
- چراکه: علاج سندی را باید کنار گذاشت ولی علاج های خارجی (تقیّه، مخالفت با قرآن و ..) در همین فرضی پدید می آید که بخواهیم تعارض دو خبر صادر شده را بررسی کنیم.
۳. البته اگر روایت سماعه، وجه جمع بین دو روایت مجوزه و مانعه را معلوم می کرد، می شد گفت عذر حرام، عذر انسان و عذر حلال، عذر بهائم است. ولی این مطلب از روایت سماعه معلوم نمی شود چراکه میزان جمع عرفی، قبول عقلائی است. [یعنی جمع به شرطی عرفی بوده و قابل قبول است که عرف آن را بفهمد و دو کلام که متضمن دو عبارت مختلف هستند را معارض به حساب نیاورد و به همان نحوه بین آنها جمع کند و لذا حمل هریک از دو عبارت بر قدر متیقن را عرف نمی پذیرد]
۴. اما اینکه در یک روایت نتوان به اخبار علاجیه عمل کرد دلیل نمی شود که به این اخبار در دو روایت متفاوت عمل نکنیم.
۵. ضمن اینکه می شود به یک خبر که مشتمل بر دو حکم مختلف است هم «خبرین متعارضین» گفت.
۶. اگر کسی بگوید انصراف «خبرین» به جایی است که دو روایت باشد، این انصراف را رد می کنیم.
۷. بلکه مناسبت حکم و موضوع، اقتضا می کند که راه های علاج در مورد یک خبر هم جاری باشد.